

بررسی ظرافت‌های لغوی واژه «فقیر» در نهج البلاغه و مترادف‌های آن براساس رابطه هم‌نشینی و جانشینی

حسین مهتدی*

تاریخ پذیرش: ۹۶/۲/۲۳

تاریخ دریافت: ۹۵/۸/۳۰

چکیده

یکی از مهم‌ترین گروه‌های جامعه که مورد نظر امام علی علیه السلام بوده است، گروه فرودستان یا فقرا است. امام علیه السلام در جای‌جای نهج‌البلاغه، کارگزاران و مسئولان حکومتی و عموم مردم را به رعایت حال آنان و حفظ حقوقشان سفارش می‌کند. آنچه بر اهمیت این مقاله می‌افزاید این است که گروه فرودستان و فقرا شامل چه دسته‌ای از افراد جامعه می‌شود و مسئولان در برابر آنان چه وظایفی دارند؟ در این مقاله دقایق لغوی واژه «فقیر» در نهج‌البلاغه بر اساس رابطه هم‌نشینی و جانشینی بررسی می‌شود. واژه «فقیر» در نهج‌البلاغه با واژه‌هایی نظیر مسکین، أهل البؤسی، زَمَنی، قانع، معترّ، ضعیف، سائل، مدفوع، غارم، ابن سبیل، هم‌نشین شده است و با واژه‌هایی نظیر أهل الحاجة و محتاجین، أهل الفاقه، عَرَثی و سَعَب امکان جانشینی دارد. از این رابطه هم‌نشینی و جانشینی مشخص می‌شود که در تمام کلمات هم‌نشین با «فقیر» نوعی نیاز و احتیاج به کمک وجود دارد حال یا این نیاز یک نیاز مادی است یا نیاز معنوی همچنین در واژه‌های هم‌نشین با «فقیر» در شدت نیاز آن آنان به کمک تفاوت‌هایی وجود دارد. از نگاه امام علیه السلام کمک به فقرا هم وظیفه کارگزاران است و هم وظیفه مردم و ثروتمندان.

واژگان کلیدی

مفردات نهج‌البلاغه، معناشناسی فقیر، واژگان معادل فقیر.



طرح مسأله

تاکنون در تعریف معناشناسی دیدگاه‌های متعددی ذکر شده است. ایزوتسو در تعریف معناشناسی می‌گوید: «معناشناسی به بیان فشرده عبارت است از بررسی تحلیلی در باب قسمت یا قسمت‌هایی از کل یک جهان‌بینی که از طریق کلمات کلیدی تنظیم شده است و از لحاظ لغوی، اقسام مورد بحث را بیان می‌کند» (ایزوتسو، ۱۳۷۸: ۲۵۹). حقیقت این است که یک واژه به ندرت می‌تواند از واژه‌های دیگر جدا بماند و به تنهایی به هستی خود ادامه دهد. «واژه‌ها در همه جا گرایش شدید به ترکیب با برخی از واژه‌های دیگر، در بافت‌های کاربردی خود دارند تا آنجا که همه واژگان یک زبان به صورت شبکه پیچیده‌ای از گروه‌بندی‌های معنایی بیرون می‌آید» (ایزوتسو، ۱۳۸۸: ۴۸)، این تفکر پایه و اساس نظریه معناشناسی است.

«دانشمندانی چون ماکس مولر و میشل بریل و دیگران در وضع مبانی علم معناشناسی تأثیر به سزایی داشتند. میشل بریل نخستین کسی است که اصطلاح سمانتیک را برای بررسی معنا به کار برد. پژوهش این دانشمند نخستین پژوهش نوین در باب تحول معانی واژگان است» (مختار عمر، ۱۳۸۵: ۲۹) «سرانجام در سال ۱۹۰۶ میلادی فردینان دو سوسور توانست با پژوهش‌های خود علم زبان‌شناسی نوین را به صورت امروزی، پدید آورد. از مهم‌ترین نظریات این دانشمند در علم زبان‌شناسی می‌توان به تقسیم این علم به دو رشته زبان‌شناسی تاریخی و زبان‌شناسی توصیفی و نیز رابطه هم‌نشینی و جانشینی میان عناصر یک زبان اشاره کرد» (باقری، ۱۳۸۸: ۳۳).

رویکرد معناشناسانه در حوزه متون دینی، از جمله قرآن و نهج‌البلاغه، نیز سابقه چندان ندارد. توشیهیکو ایزوتسو (۱۹۹۳ - ۱۹۱۴ م) اسلام‌شناس و زبان‌شناس و فیلسوف معروف ژاپنی از نخستین کسانی است که به‌طور جدی، به این رویکرد معناشناسانه در قرآن توجه کرده شود. ایزوتسو در بررسی مفاهیم قرآنی از دو روش در زمانی و هم‌زمانی بهره برده است. «وی در کتاب خدا و انسان در قرآن بر اساس معناشناسی در زمانی به شناخت معنای اولیه و معنای بعدی آن در طول تاریخ حیات لغت می‌پردازد. آنگاه در کتاب مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن مجید، در بخش معناشناسی هم‌زمانی معنای واژه را با توجه به ارتباط واژه با سایر واژه‌ها از جمله بافت کلام، مشتقات آن در قرآن، مترادف‌ها یا متضادهای هر وجه و مفهومی را که در قرآن به واژه مورد نظر اسناد داده شده است، مورد بررسی قرار می‌دهد» (پورافخم و عباسی، ۱۳۹۱: ۶۰).

در حقیقت آنچه در معناشناسی هم‌زمانی مورد بررسی قرار می‌گیرد، بررسی روابط هم‌نشینی و جانشینی میان واژه‌ها و واژه مورد نظر است. روابط هم‌نشینی و جانشینی از روش‌های دانش



معناشناسی است. «رابطه هم‌نشینی بر چگونگی فرار گرفتن تک واژه‌ها در کنار یکدیگر بر اساس روابط اجزای حاضر در یک پیام تأکید دارد» (باقری، ۱۳۸۸: ۴۳). «رابطه اجزای حاضر در یک پیام با اجزای دیگر غایب از پیام را رابطه جانشینی می‌گویند؛ زیرا گوینده از بین اجزای این مقوله دستوری یکی از آنها را برگزیده و بر روی محور جانشینی می‌نشانند؛ همچنین می‌توان در جای مخصوصی که بر روی محور هم‌نشینی برای یک واژه از یک مقوله دستوری خاص معین شده، هر یک از اجزای آن مقوله را نشانند. رابطه جانشینی را اصطلاحاً، «برابر نهادی» یا «تقابل» نیز می‌گویند» (همان: ۵۱ - ۵۰). نگارنده در این مقاله بر آن است تا به سؤالات زیر پاسخ دهد:

۱. بر اساس رابطه هم‌نشینی و جانشینی چه کلماتی در نهج‌البلاغه با «فقیر» هم‌نشین و چه کلماتی امکان جانشینی دارد؟ و این رابطه چه نقشی در ادای دقیق معنا دارد؟
۲. مقصود از گروه فرودستان در نهج‌البلاغه چه گروهی از افراد جامعه است؟ و آیا منظور از فقر تنها فقر مادی است؟
۳. توجه به فقرا وظیفه چه گروهی از افراد جامعه است؟

در باب ضرورت این پژوهش می‌توان به این نکته اشاره کرد که پژوهشگران همواره، در زمینه تحلیل و بررسی سخنان امام علی علیه السلام و کشف زیبایی‌های آن همت گمارده‌اند، اما تلاش آنها از دیدگاه معناشناسی و رابطه هم‌نشینی و جانشینی، اندک است، لذا این پژوهش در صدد است از این منظر، به کشف رابطه هم‌نشینی و جانشینی واژه فقیر با دیگر کلمات بپردازد؛ از طرف دیگر بر اساس سخن امام علی علیه السلام توجه به فقرا هم وظیفه حاکمان و کارگزاران است و هم وظیفه مردم و ثروتمندان؛ زیرا آنجا که وظیفه کارگزاران است باید از بیت‌المال به آنان توجه کنند و آنجا که وظیفه مردم است باید با پرداخت زکات به فقرا کمک کنند، بنابراین بهره‌گیری از این ساختار در نهج‌البلاغه فهم دقیق‌تر از کلام امیرمؤمنان را به ارمغان خواهد آورد و ضمن معرفی دقیق واژه فقیر، واژه‌های هم‌نشین و جانشین آن نیز مشخص می‌شود و مردم و کارگزاران از این طریق نیازمندان را به‌طور دقیق خواهند شناخت و همچنین وظایف آنان نیز در قبال نیازمندان مشخص می‌شود، از این رو بررسی این مقوله، امری ضروری است.

معناشناسی واژه الفقیر

ابتدا به بررسی معنای لغوی و اصطلاحی «فقیر» و سپس به بررسی کلمات هم‌نشین و جانشین «فقیر» پرداخته می‌شود. در نهج‌البلاغه واژه‌های متعددی است که بر «فقر و نیاز» دلالت می‌کند، اما

یکی از شاخص‌ترین این واژه‌ها که در بردارنده همه آنها است واژه «فقر» است.

فقر به معنا شکسته شدن مهره‌های پشت بدن است و انسان فقیر از این حیث فقر گویند که گویا مهره پشتش به خاطر ذلت و خواری از ناحیه فقر شکسته شده است (ابن فارس، ۱۴۰۴: ذیل «ف ق ر» یا در لغت فقیر از ریشه «فقر به معنای نیاز و و نداشتن به اندازه و کفایت که در این صورت فقیر در برابر غنی است و غنی به کسی گفته می‌شود که به اندازه کفایت و رفع حاجت خود و خانواده در اختیار داشته باشد، لذا فقیر کسی است که دارایی‌اش به این اندازه نیست» (ابن منظور، ۲۰۰۳: ذیل «ف ق ر» «الفقیر من الناس: من لا یملک إلا أقل القوت» (مصطفی و عبدالقادر و همکاران، بی‌تا: ذیل «ف ق ر»). راغب اصفهانی فقر را به چهار صورت معنا کرده است: نیازمندی‌های مادی و زیستی موجودات زنده، عدم برخورداری از وسایل و امکانات اولیه و اساسی زندگی، آزمندی و بسنده نکردن به امکانات موجود و بالاخره به معنای احساس همیشگی نیاز به خدا آورده و بدیهی است که از چهار مورد یادشده، نخستین آنها ضروری و فطری است، دومی امری منطبق با واقعیت است، سومی صفتی است ناپسند و نکوهیده و چهارمی صفتی است پسندیده و ضروری برای هر فرد موحد و مؤمن (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۴۱). «فقر» و مشتقات آن ۴۵ مرتبه در نهج البلاغه آمده است که در معانی مختلفی به کار رفته است:

یک. فقر مادی و نیاز به مردم و مایحتاج زندگی

بیشترین معنای «فقر» در همین مورد آمده است. امام علیه السلام در نامه‌ای به برخی از مأموران مالیات که برای «مخنف بن سلیم» فرماندار اصفهان فرستاده است، می‌فرماید: «و بُوئِی لِمَنْ خَصَّمَهُ عِنْدَ اللَّهِ الْفُقَرَاءُ وَالْمَسَاكِينُ وَالسَّائِلُونَ وَالْمَدْفُوعُونَ وَالْعَارِمُونَ وَابْنُ السَّبِيلِ؛ (نامه ۲۶)؛ وای بر کسی که در پیشگاه خدا، فقرا و مساکین و درخواست‌کنندگان و آنان که از حشمان محرومند و بدهکاران و ورشکستگان و در راه ماندگان، دشمن او باشند و از او شکایت کنند.» امام علیه السلام در نکوهش کوفیان نیز می‌گوید: «وَمَا أَنْتُمْ بِرُكْنٍ يُمَالُ بِكُمْ وَلَا زَوَافِرٍ عَزَّ يُفْتَقِرُ إِلَيْكُمْ (خطبه ۳۴)؛ شما ستونی نیستید که به آن تکیه توان داد و نه یاران توانمندی که نیازمند به شما گردند.» «زوافر: جمع زافرة، زافرة الرجل: یار و مددکار شخص، قوم و خویشان فرد» (ابن میثم، ۱۳۷۰: ۲ / ۱۶۴) و «یفتقر» به معنای «باحتاج الإنسان» (حسینی شیرازی، بی‌تا: ۱ / ۱۸۰) و اینکه آنان یاران توانمند و شرافتمندی نیستند، صفتی است برای توضیح ذلت و خواری که از رذایل اخلاقی به شمار می‌آید.

در خطبه‌ای دیگر از فقر برادرش عقیل سخن می‌گوید: «رَأَيْتُ عَقِيلًا وَقَدْ أَمْلَقَ حَتَّى اسْتَمَاحَنِي مِنْ

بُرِكْمٌ صَاعًا وَرَأَيْتُ صَبِيَّانَهُ شُعْتَ الشُّعُورِ غَبَرَ الْكُلُوبَانِ مِنْ فَقْرِهِمْ كَأَنَّما سُودَتْ وَجُوهُهُمُ بِالْعَظْمِ (خطبه ۲۲۴)؛ به خدا سوگند عقیل را در نهایت بینوایی دیدم، از من خواست تا یک من از گندم شما مردم را به او بخشم، درحالی که فرزندانش را از شدت فقر آشفته موی و گردآلود با چهره‌ای نیلین می‌دیدم. در این خطبه امام به زیبایی از فقر عقیل و بچه‌های او سخن می‌گوید. در اینجا منظور از «فقر» گرسنگی و فقر غذایی است؛ چرا که کلماتی مانند «أملق» و «بَرٌّ» و «سُودَتْ وَجُوهُهُمُ بِالْعَظْمِ» بر گرسنگی و فقر غذایی آنان دلالت دارد. فقر گاه مایه ذلت و خواری است آنجا که امام فقر را مرگ بزرگ‌تر توصیف می‌کند «الْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ» (حکمت ۱۶۳) اینکه امام فقر را مرگ بزرگ نامیده به این خاطر است که سختی مرگ یک بار است، ولی سختی بی‌چیزی و فقر، ذلت و خواری را برای انسان به همراه دارد. «اینکه تنگ‌دستی نوعی مردن است، به دلیل آن است که شخص بی‌چیز، از خواسته‌ها و مقاصد و سرمایه زندگی مادی است بریده و به خاطر از دست دادن آنها غمگین است و اما اینکه بزرگ‌تر است، چون در طول زندگی شخص تنگ‌دست، غم‌ها و سختی‌های تنگ‌دستی پیاپی می‌رسد، اما غم مردن یک‌باره است و این نوعی مبالغه در سختی فقر و تنگ‌دستی است» (ابن میثم، ۱۳۷۰: ۵ / ۵۶۵).

دو. فقر فکری و عقلی

یکی از واژه‌هایی که با فقر ارتباط نزدیک دارد و هم‌نشین با آن است، واژه حماقت و جهالت است گاه «فقر» از نگاه امام علی علیه السلام به معنای نیاز به عقل است، آنجا که در حکمتی به امام حسن علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ أَعْيَى الْعَقْلِ وَأَكْبَرَ الْفَقْرِ الْحُمُؤُ» (حکمت ۳۸)؛ سرآمد بی‌نیازی‌ها خرد است (که به وسیله آن شخص سعادت و نیک‌بختی در دنیا و آخرت را به دست می‌آورد) و بیشترین نیازمندی بی‌خردی است (که سبب بدبختی دو سرا است). در حکمتی دیگر امام به این موضوع اشاره کرده است: «لَا غِنَى كَالْعَقْلِ وَلَا فَقْرٌ كَالْجَهْلِ» (حکمت ۵۴). «الحق: قلة العقل وضعفه أو فساده» (موسوی، ۱۳۷۶: ۵ / ۲۳۵؛ هاشمی خوئی، ۱۳۵۸: ۲۱ / ۷۳). از آنجا که بی‌خردی ضد عقل است به همین خاطر انسان احمق نیز به نصیحت و فکر انسان عاقل توجه نمی‌کند و در انجام کارهای خود شتاب می‌کند و به همین خاطر حماقت، فقر بزرگ است به طوری که انسان نادان دوستان خود را از دست می‌دهد. از منظر امام علی علیه السلام حماقت بزرگ‌ترین فقر است؛ به همین خاطر فرزند خود را از آن برحذر داشته است؛ چرا که فقر مانع رسیدن انسان به کمالات به ویژه کمالات نفسانی است؛ بنابراین از هم‌نشینی فقر با بی‌خردی و حماقت در نهج البلاغه، می‌توان به ارتباط دوسویه این دو واژه پی برد، به

گونه‌ای که از یک سو، فقر باعث حماقت انسان می‌شود و از سوی دیگر حماقت نیز باعث فقر و نیازمندی انسان می‌شود.

واژه‌های هم‌نشین «فقیر»

مهم‌ترین واژه‌های هم‌نشین با «فقیر» در نهج‌البلاغه به شرح زیر است:

۱. الْمَسَاكِين

واژه «مساکین» از «سکون» مشتق شده است «السکون ضدّ الحركة و سَكَنَ الشَّيْءُ يَسْكُنُ سَكُونًا إِذَا ذَهَبَتِ الْحَرَكَةُ وَالسَّكَنُ: الْعِيَالُ وَأَهْلُ الْبَيْتِ» (ابن منظور، ۲۰۰۳ م؛ ذیل «س ک ن» «والمسکین: الفقیر» (زبیدی، بی‌تا؛ ذیل «س ک م» و «المسکنة: الفقیر» (زهری، ۲۰۰۱؛ ذیل «س ک ن».) اهل لغت و مفسران درباره معنای «مسکین» دیدگاه‌های متفاوتی دارند:

۱. به معنای «الَّذِي أَسْكَنَهُ الْفَقِيرُ، أَي قَلَّ حَرَكَتُهُ» (ابن سیده، ۲۰۰۱؛ ذیل «س ک ن»؛

۲. «المسکین هو الَّذي لا شيء عنده يكفي عياله وهو أسوأ حالاً من الفقير لأن الفقير هو الَّذي له بعض ما يقيمه» (ابن منظور، ۲۰۰۳؛ زبیدی، بی‌تا؛ ذیل «س ک ن».) اختلاف نظرهایی میان مفسران در مورد تفاوت «فقیر و مسکین» وجود دارد:

۱. برخی معتقدند که آن دو یک گروه هستند و تفاوتی میان آن دو نیست و با یکدیگر مترادف هستند؛
 ۲. برخی دیگر بر این باورند که آن دو، دو گروه هستند و فقیر آن نیازمند عیفی است که سؤال و درخواست نکند، ولی مسکین آن کسی است که سؤال و درخواست کند و از امام باقر علیه السلام نیز این قول روایت شده است، برخی دیگر به عکس این معتقدند؛ یعنی فقیر کسی است که سؤال می‌کند و مسکین آن است که سؤال نمی‌کند؛

۳. دسته‌ای چون شافعی و ابن ابیاری گفته‌اند: فقیر به کسی گویند که سخت حال‌تر از مسکین باشد؛ زیرا فقیر آن کسی است که هیچ ندارد، ولی مسکین کسی است که زندگی مختصری دارد که کفایت او را نکند. آنان برای ادعای خود به آیه «أَمَّا السَّفِيئَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ» (کهف / ۷۹) استناد کرده‌اند؛

۴. دسته‌ای دیگر چون ابوحنیفه و ابن درید و اهل لغت گفته‌اند: مسکین بدحال‌تر از فقیر است؛ زیرا فقیر آن کسی است که مختصر زندگی دارد، ولی مسکین آن است که هیچ چیزی ندارد و اینان برای اثبات گفته خود به این شعر استدلال کرده‌اند:

أَمَّا الْفَقِيرُ الَّذِي كَانَتْ حُلُوبَتُهُ وَفَقَّ الْعِيَالِ فَلَمْ يُتْرَكْ لَهُ سَبْدٌ (نمیری، ۱۹۹۵: ۹۰).

أَمَّا الْفَقِيرُ الَّذِي كَانَتْ حُلُوبُهُ وَفَقَّ الْعِيَالِ فَلَمْ يُتْرَكْ لَهُ سَبْدٌ
(نمیری، ۱۹۹۵: ۹۰)

اما فقیری که شتر شیرده او به اندازه نیاز خانواده‌اش بود از او زکات گرفتند و چیزی برایش باقی نگذاشتند.

شاعر در این شعر شخصی را که شتر شیرده دارد، فقیر نامیده است و از آیه «أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ» (کهف / ۷۹) که شافعی بدان استدلال کرده است پاسخ داده‌اند که آن کشتی مشترک میان گروهی بود که هر کدام مختصری از آن را مالک بودند و ممکن است از باب ترحم آنان را مسکین نامیده باشند. همچنین برخی دیگر گفته‌اند: آن کشتی در اجاره آنها بوده و خودشان مالک آن نبوده‌اند (طبرسی، ۱۳۶۰: ۱۱ / ۱۳۲ - ۱۳۱) یا علت مساکین نامیدن صاحبان کشتی یا «بعد از بین رفتن کشتی‌شان بوده و با به خاطر اینکه کشتی آنها در کنار مسکنتشان قابل توجه نبوده و به حساب نمی‌آمد» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ذیل «س ک ن»؛ بنابراین از مجموع آنچه از کتب لغت و تفاسیر درباره «فقیر» و «مسکین» دریافت می‌شود این است که فقیر آن نیازمند عیفی است که سؤال و درخواست نکند، ولی مسکین آن کسی است که نیازش شدیدتر است و سؤال و درخواست کند و مسکین بدحال‌تر از فقیر است؛ زیرا فقیر آن کسی است که مختصر زندگی دارد، ولی مسکین آن است که هیچ چیزی ندارد. ریشه «سکن» و مشتقات آن مانند مسکین: قصار ۳۰۴ و ۴۱۹؛ مساکین: نامه ۲۶، ۴۱، ۵۳ و خطبه ۱۹۲؛ مسکنه: نامه ۲۶ و ۵۳ و خطبه ۹۱ و ۱۹۲؛ استکانه: خطبه ۸۳، ۹۱، ۱۹۲؛ مستکینه: خطبه ۱۸۶؛ مستکینون: خطبه ۱۵۳ در نهج البلاغه آمده است.

امام علیه السلام در نامه‌ای به برخی از مأموران مالیات که برای «مِخْنَفِ بْنِ سَلِيمٍ» فرماندار اصفهان فرستاده است به گروهی از محرومان که واژه‌های هم‌نشین با فقیر هستند، اشاره می‌کند: «وَبُؤْسِي لِمَنْ خَصَّمُهُ عِنْدَ اللَّهِ الْفُقَرَاءُ وَالْمَسَاكِينُ وَالسَّائِلُونَ وَالْمَدْفُوعُونَ وَالْغَارِمُونَ وَابْنُ السَّبِيلِ» (نامه ۲۶). لازم به ذکر است در این نامه ۵ هم‌نشین «فقیر» در یک عبارت ذکر شده است؛ بنابراین در تبیین هم‌نشین‌های «فقیر» از تکرار این عبارت اجتناب کرده و فقط به شماره نامه اشاره می‌شود.

«مفعیل» و «مفاعل» بر وزن «مفاعیل» جمع بسته می‌شود و این وزن دلالت بر دوام فعل در صاحب آن می‌کند (سامرائی، ۱۹۸۱ م: ۱۱۰) با توجه به این مهم و با توجه به معنای «مسکین» - که از سکون است و کسی است که فقر او را در جایی ساکن کرده و حالت او نسبت به فقیر بدتر است - فقهاء نیز از این تعریف برای تمییز میان «مسکین» و «فقیر» و بیان اینکه حال کدام بدتر است، بهره برده و





می‌گویند که «مسکین کسی است که در هنگام نیاز ذلت بر او سوار می‌شود و مستحق کمک است» (نجفی، ۱۳۹۲: ۱۵ / ۳۱۵ و ۳۱۹). شارحان نهج البلاغه نیز در توضیح معنای «مسکنة» آن را به معنای «اشد الفقر» تفسیر کرده‌اند (ابن ابی الحدید، بی‌تا: ۱۳ / ۱۶۵) امام علی علیه السلام بار دیگر واژه «مساکین» را در نامه خود به مالک اشتر در کنار «المحتاجین» که جانشین «فقراء» است، آورده و آنان را در «الطبقة السفلی» نیز قرار داده است: «تُمَرَّ اللَّهُ اللَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلِي مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ مِنَ الْمَسَاكِينِ وَالْمُحْتَاجِينَ...» (نامه ۵۳).

امام علیه السلام کمک کردن به این گروه فرودستان را وظیفه کارگزاران و مسئولان می‌داند و از آنان می‌خواهد تا از بیت‌المال به این گروه کمک کنند. در جایی دیگر امام علیه السلام «اهل المسکنة و الفقر» را مستحق دریافت زکات می‌داند: «... مَا فِي الزَّكَاةِ مِنْ صَرْفِ ثَمَرَاتِ الْأَرْضِ وَغَيْرِ ذَلِكَ إِلَى أَهْلِ الْمُسْكِنَةِ وَالْفَقْرِ ... (خطبه ۱۹۲)؛ پرداخت زکات، برای مصرف شدن میوه‌جات زمین و غیر آن، در جهت نیازمندی‌های مستمندان و فقرا است.»

توجه به مستمندان و فقرا گاه وظیفه حاکمان و کارگزاران است و گاه وظیفه مردم و ثروتمندان جامعه. در این خطبه واژه «الزکاة» در کنار «اهل المسکنة و الفقر» به کار رفته است و این نشان می‌دهد که در اینجا مخاطب سخن امام علیه السلام مردم ثروتمندانی است که باید زکات بپردازند و توجه به مستمندان و فقرا موجب تقرب به خدا می‌شود.

۲. السائل

یکی دیگر از واژه‌های هم‌نشین با «فقیر» واژه «السائل» است. «السائل» به معنای «الفقیر» (فراهیدی، ۱۳۸۳: ذیل «س أ ل»، و «الطالب، المسکین» (ابن منظور، ۲۰۰۳: ذیل «س أ ل»). «السائل» و مشتقات آن ۱۸ مرتبه در نهج البلاغه تکرار شده است. واژه «السؤال» در نهج البلاغه به معنای طلب و درخواست کمک آمده است، مانند: «مَاءٌ وَجْهَكَ جَامِدٌ يُقَطِّرُهُ السُّؤَالُ فَإِنُّنْظُرُ عِنْدَ مَنْ تُقَطِّرُهُ (حکمت ۳۴۶)؛ آبروی تو آبی است بسته، درخواست از دیگران آن را قطره قطره می‌ریزد؛ پس بنگر که آبرویت را نزد که می‌ریزد.»

«السائلون» گروهی از افراد محتاج و فقیر جامعه هستند که شرم و حیا را کنار گذاشته و از باب ناچار درخواست کمک می‌کنند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۷: ۹ / ۳۳۵). همان‌طور که قبلاً بیان شد در عبارت «الْفُقَرَاءُ وَالْمَسَاكِينُ وَالسَّائِلُونَ وَالْمَدْفُوعُونَ...» (نامه ۲۶) «السائل» هم‌نشین «فقیر» است. در این عهدنامه امام علیه السلام برای کارگزار خود افراد نیازمندی را نام می‌برد که مستحق کمک هستند به



یک فرض به پنج گروه و به فرض دیگر به چهار گروه تقسیم می‌کند: ۱. «سائلان» را در «مساکین» داخل بدانیم. ۲. فرض دیگر که در سخن امام چهار گروه ذکر شده، در صورتی است که منظور از «المدفوعون = دفع شدگان» نیز فقراى سؤال کننده باشند، به دلیل اینکه در هنگام سؤال از مردم، مورد طرد و دفع واقع می‌شوند، در هر حال اینکه حضرت به ذکر همین چند طایفه قناعت کرده و بقیه را ذکر نفرموده است، به این دلیل می‌باشد که اینها از بقیه گروه‌ها بیچاره‌تر و ضعیف‌تر هستند (ابن میثم، ۱۳۷۰: ۴ / ۷۲۲).

یکی از شارحان «فقرا و مساکین و سائلین» را در یک دسته قرار داده است و چنین می‌گوید «السائلون: جمع سائل المستعطي، إنّ العذاب و الشدة و الشقاء لمن كان خصمه هذا الجيش الكبير من الفقراء و المساكين و السائلين الذين اضطرتهم حالاتهم السيئة إلى الطلب و الاستجداء» (موسوی، ۱۳۷۶: ۴ / ۲۱۴ - ۲۱۳) در حقیقت شارح، این سه دسته را افراد مستمندی می‌داند که وضعیت بدشان آنان را به طلب و کمک می‌کشاند.

ابن ابی الحدید معتقد است که منظور از «السائلون» در اینجا همان «في الرقاب» آیه ۶۰ سوره توبه است «و السائلون هاهنا هم الرقاب المذكورون في الآية - و هم المكاتبون يتعذر عليهم أداء مال الكتابة - فيسألون الناس ليتخلصوا من ريقه الرق - و قيل هم الأساري يطلبون فكاك أنفسهم» برده مکاتب، برده‌ای است که روی قرارداد کتبی که با مولای خود کرده می‌تواند با پرداخت مبلغی خود را آزاد کند، ولی از پرداخت آن ناتوان است، به همین خاطر از مردم طلب کمک می‌کند. همچنین گفته شده منظور از «السائلون» اسیرانی است که رهایی خود را درخواست می‌کنند «اگر برده مؤمنی در سختی و شدت بود وی را از سهم زکات خریداری کرده آزاد کنند و صاحبان زکات حق ولایت او را داشته باشند» (طبرسی، ۱۳۶۰: ۱۱ / ۱۳۲). «السائلون» در خطبه‌های ۹۱ و ۹۳ مجدداً تکرار شده است.

۳. المدفوع

یکی دیگر از واژه‌های هم‌نشینی با «فقیر» واژه «مدفوع» است «دَفَعَهُ: او را راند، او را هل داد» (مسعود، ۱۳۷۶: ذیل «د ف ع»، «تدافع القوم: قوم یکدیگر را دفع کردند؛ المَدْفَعُ: انسان حقیری است که اگر مهمان شود مورد پذیرایی قرار نمی‌گیرد» (ازهری، ۲۰۰۱: ذیل «د ف ع» الفاظ «مدفوع و مدفوعون و مُدْفَع» هر کدام یک‌بار در نهج‌البلاغه آمده است. «مدفوعون» گروهی از افراد مستحق کمک در جامعه هستند که امام علیه السلام در نامه ۲۶ به آنان اشاره می‌کند: «الْفُقَرَاءُ وَ الْمَسَاكِينُ وَ السَّائِلُونَ وَ الْمَدْفُوعُونَ...» (نامه ۲۶).

«المدفوعون جمع المدفوع؛ یعنی کسی که او را دور کنند و برانند؛ همچنین گفته شده منظور شخص فقیر است؛ زیرا هر کس او را از خود می‌راند و دور می‌کند» (هاشمی خوئی، ۱۳۵۸: ۱۹ / ۳۹؛ موسوی، ۱۳۷۶: ۴ / ۲۱۳).

برخی دیگر معتقدند که منظور از «مدفوعون = دفع شدگان» عاملان زکات است و اینکه امام علیه السلام از عاملان تعبیر به دفع شدگان فرموده، یا به این دلیل است که دفع می‌شوند؛ یعنی برای جمع‌آوری مالیات دور فرستاده می‌شوند و یا به این علت است که وقتی پیش صاحبان اموال می‌آیند که زکات بگیرند صاحبان اموال آنها را از خود می‌رانند و دور می‌کنند و سبب اینکه حضرت جمع‌کنندگان زکات را به این صفت ذلت و خواری تعبیر فرموده این است که تواضع داشته باشند و نسبت به صاحبان اموال یا مستحقان زکات دلجویی و مهربانی کنند و ریاست و تسلط باعث فخر و تکبرشان نشود. (ابن میثم، ۱۳۷۰: ۴ / ۷۲۲). «مدفوعون کسانی هستند که از در خانه‌ها رانده می‌شوند و آنچه درخواست می‌کنند به آنها نمی‌دهند (موسوی، ۱۳۷۶: ۴ / ۲۱۴). «مدفوعون در اینجا فقیران جنگجو هستند و علت نام‌گذاری آن این است که هر کس با آنان برخورد کند آنان را از خود دور می‌کنند و گفته شده حاجیانی هستند که آنان را رانده‌اند و حج خود را ناتمام گذاشته‌اند» (ابن ابی الحدید، بی تا: ۱۵ / ۱۶۱).

«مَا زِلْتُ مَدْفُوعًا عَنْ حَقِّي مُسْتَأْتِرًا عَلَيَّ مُنْذُ قَبَضَ اللَّهُ نَبِيَّهُ (صلي الله عليه وسلم) حَتَّى يَوْمِ النَّاسِ هَذَا» (خطبه ۶)؛ سوگند به خدا، که از آن زمان که رسول الله صلی الله علیه و آله رخت به سرای دیگر برده است تا به امروز، مرا از حقم بازداشته‌اند و دیگری را بر من برتری داده‌اند و برگزیده‌اند.

«مدفوع در اینجا یعنی محروم و باز داشته شده و صیغه مفعول بر مبالغه و استمرار محرومیت از حقش می‌کند» (سامرائی، ۱۹۸۱ م: ۶۰) یا به معنای «ممنوع از حق است» (موسوی، ۱۳۷۶: ۱ / ۱۳۱).

۴. الغارم

«الغارم: کسی که ملتزم به پرداخت دینی است که بر عهده او است» (مصطفی و عبدالقادر و همکاران، بی تا؛ ذیل «غ ر م». «الغارم و الغارمون» هر کدام یک‌بار در نهج البلاغه تکرار شده است. «الغارمون» گروهی از افراد بدهکار و فقیر جامعه هستند. همان‌طور که در شرح «مساکین» در نامه ۲۶ ذکر شد این واژه هم‌نشین «فقیر» است و به معنای «الغارم الذي علاه الدين لا يجد القضاء» است (هاشمی خوئی، ۱۳۵۸: ۱۹ / ۴۰) در حقیقت «الغارم» در اصطلاح اقتصادی امروز «بدهکارانی است که از پرداخت بدهی خود عاجز شده‌اند یا بدون تقصیر ورشکست گردیده‌اند» (مکارم شیرازی،

۱۳۸۷: ۹ / ۳۳۵). این اصطلاح در جای دیگر نهج البلاغه نیز آمده است:

فَمَنْ آتَاهُ اللَّهُ مَالًا فَلْيَصِلْ بِهِ الْقَرَابَةَ وَ لِيُحْسِنَ مِنْهُ الصِّيَافَةَ وَ لِيُفَكَّ بِهِ الْأَسِيرَ وَ الْعَائِي وَ لِيُعْطِيَ مِنْهُ الْفَقِيرَ وَ الْغَارِمَ (خطبه ۱۴۲).

پس به کسی که خداوند ثروتی عطاء فرموده، باید با آن مال خویشان را کمک و یاری کند و از آن مال (آشنایان را) مهمانی شایسته نماید و با اسیر و گرفتار را رهایی بخشد و از آن به درویش و وام دار عطاء کند.

در اینجا «غارم» با «فقیر» هم‌نشین شده است در حقیقت غارم، فقیری است که توانایی پرداخت بدهی خود را ندارد.

۵. ابن السبیل

«السبیل: راه؛ اعم از اینکه راه هدایت باشد یا راه معمولی و یا راه ضلالت، مذکر و مؤنث هر دو آمده است» (قرشی، ۱۳۷۱: ذیل «س ب ل» «ابن السبیل: مسافری دور از خانمان و منزل، منسوب شدن او به راه، برای راه رفتن پیوسته اوست که در یک جا ثابت و ساکن نیست» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ذیل «س ب ل» برخی گفته‌اند «ابن السبیل» افزون بر مسافر بودن فقیر نیز است (حسینی زبیدی، بی‌تا: ذیل «س ب ل». اصطلاح «ابن السبیل» یک بار در نهج البلاغه آمده است:

«ابن السبیل» گروهی از افراد محتاج و فقیر جامعه هستند؛ همان‌طور که در ذیل «مساکین» در نامه ۲۶ ذکر شد این واژه هم‌نشین «فقیر» است. شارحان نهج البلاغه در تفسیر «ابن السبیل» می‌گویند: «ابن السبیل کسی که در غیر وطنش در راه مانده است و پولی برای رسیدن به وطن و خانه‌اش ندارد» (موسوی، ۱۳۷۶: ۴ / ۲۱۴) «ابن السبیل: در سفر مانده که مالی برای مصرف خود ندارد، به او نیز از صدقات داده می‌شود اگر چه در وطنش دارای ثروت باشد» (ابن میثم، ۱۳۷۰: ۴ / ۷۲۱).

۶. اهل البؤسی

«البأس مصدر بئس و بؤس: سختی و شدت، بی‌باک، جنگ، عذاب، ترس، قدرت» (مسعود، ۱۳۷۶: ذیل «ب ا س» جامع تمام معانی همان سختی و ناپسند است. عذاب، جنگ، ترس همه از مصادیق سختی است. «البؤس و البؤسی مصدر بئس: سختی و بدبختی، فقر و ناداری؛ البأساء: سختی و مشقت، فقر، جنگ، حادثه ناگوار، گرسنگی؛ البائس جمع آن بؤس: شخص تهی‌دست و مصیبت‌زده» (همان) «البأساء و البؤسی متضاد التعماء و التعمی» (ابن منظور، ۲۰۰۳: ذیل «ب ا س» البأس و



مشتقات آن چهارده بار در نهج البلاغه تکرار شده که یکی از مهم‌ترین معانی آن «گرفتاری و سختی و فقر» است امام علی علیه السلام واژه «اهل البؤسی» را در نامه خود به مالک اشتر در کنار «المحتاجین» که جانشین «فقراء» است، آورده و آنان را در «الطبقة السفلی» نیز قرار داده است: «ثُمَّ اللَّهُ اللَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلِي مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ مِنَ الْمَسَاكِينِ وَالْمُحْتَاجِينَ وَأَهْلِ الْبُؤْسِيِّ وَالرِّمْيِيِّ فَإِنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعًا وَمُعْتَرًّا» (نامه ۵۳).

شارحان نهج البلاغه «البؤسی» را به معنای سختی و مشقت، گرفته‌اند «اهل البؤسی و هی البؤسی کالنعمی للنعمیم بمعنی الشدّة» (هاشمی خوئی، ۱۳۵۸: ۲۰ / ۲۷۶؛ ابن میثم، ۱۳۷۰: ۵ / ۲۵۶) و ممکن است مراد از سختی در اینجا سختی ناشی از فقر باشد «شدة الفقر من البؤس» (حسینی، بی تا: ۴ / ۱۷۹) همان‌طور که قبلاً بیان شد «البؤس» به معنای سختی و گرفتاری است و این سختی ممکن است ناشی از فقر باشد یا چیز دیگری مثلاً در آیه «وَأَطْعَمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ» (حج / ۲۸) کسی است که به او سختی رسیده است؛ بنابراین فقیر صفت بئس است؛ زیرا ممکن است بئس غیر فقیر باشد؛ در حقیقت «اهل البؤسی» به فقیرانی گفته می‌شود که فقرشان از همه بیشتر است، همان‌طور که از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است که «قَالَ الْفَقِيرُ الَّذِي لَا يَسْأَلُ النَّاسَ وَالْمُسْكِينُ أَجْهَدُ مِنْهُ وَ الْبَائِسُ أَجْهَدُهُمْ» (کلینی، ۱۳۶۵: ۳ / ۵۰۲) بئس از همه فقیرتر و گرفتارتر است.

در خطبه‌ای دیگر امام علیه السلام «بؤس» را در کنار «ضراء» آورده است:

عِبَادَ اللَّهِ أَوْصِيكُمْ بِالرَّفِضِ لِهَذِهِ الدُّنْيَا التَّارِكَةِ لَكُمْ ... وَلَا تَعْجَبُوا بِزِينَتِهَا وَ نَعِيمِهَا وَلَا تَجْزَعُوا مِنْ ضَرَائِهَا وَبُؤْسِهَا فَإِنَّ عِزَّهَا وَفَخْرَهَا إِلَيَّ أَنْقَطَاجٌ ... وَضَرَاءُهَا وَبُؤْسُهَا إِلَيَّ نَفَادٌ ... (خطبه ۹۹)

ای بندگان خدا، شما را وصیت می‌کنم که این دنیا را ترک گویند، که دنیا شما را ترک خواهد گفت ... و به زیور و نعمت آن فریفته نگشته خوشحال نشوید و از رنج و سختی آن فغان و زاری نکنید؛ زیرا ارجمندی در دنیا و فخر کردن به آن از میان می‌رود ... رنج و سختی آن تمام می‌شود ... «إِيَّاكَ وَمَا يُعْتَدِرُ مِنْهُ وَلَا تَكُنْ عِنْدَ النَّعْمَاءِ بَطْرًا وَلَا عِنْدَ الْبِأْسَاءِ قَشِيلاً» (نامه ۳۳)؛ مبدا کاری کنی که به عذرخواهی بکشد و هنگام خوشی‌های فراوان زیاد شادمان (که موجب کبر و سرکشی است) و هنگام سختی‌ها هراسان و سست رأی و دل باخته (که باعث شکست و از دست دادن دل‌آوری است) مباحث.

«بأساء» [اسم مصدر است و «بؤس» مصدر است] در سختی‌هایی گفته می‌شود که خارج از بدن باشد مثل سختی در اموال و غیره و «ضراء» سختی است که به بدن رسد مثل مرض و زخم و غیره (بیضاوی، ۱۴۱۸: ۱ / ۱۲۱). همان‌طور که مشخص است «البأساء» و «البؤس» مربوط به سختی و



گرفتاری خارج از بدن است، خواه قحط و فقر و تنگ‌دستی باشد و خواه مصیبت و گرفتاری دنیوی که انسان در آن وضعیت به کمک و توجه دیگران نیازمند است. در این خطبه و نامه «بؤس» در کنار «ضراء» آمده است و این نشان می‌دهد که سختی و رنج همواره در کنار هم هستند و «أهل البؤس» نیز در سختی و رنج به سر می‌برند؛ از طرف دیگر بیان می‌کند که انسان نه در خوشی‌های دنیا باید شادی فروان کند و نه در سختی‌های دنیا باید بی‌تابی کند؛ چرا که دنیا گذرا است و همه خوشی‌ها و سختی‌ها به پایان می‌رسد.

از دیگر معانی «البأس» که در نهج‌البلاغه آمده است می‌توان به «جنگ» (نامه ۹)؛ «عذاب خداوند» (خطبه ۱۹۲)؛ «شجاع و دوراندیش در امور جنگی» (خطبه ۱۱۹) اشاره کرد.

۷. الزمّنی

«زَمِنَ يَزِمُ زَمْنًا وَزَمْنَةً وَزَمَانَةً: روزگاری دراز بیمار شد، از پیری یا بیماری ناتوان شد و از کار افتاد» (مصطفی و عبدالقادر و همکاران، بی‌تا: ذیل «ز م ن» «الزمانة: آفتی در حیوانات است و گفته شده اسم جنس است برای بلایا و مصیبت‌هایی که انسان دچار آن می‌شود» (ابن منظور، ۲۰۰۳: ذیل «ز م ن» «فهو زَمِنُ و الجمع زَمِنُونَ، و زَمِينٌ و الجمع زَمْنِي: زمین‌گیر، از کار افتاده، مبتلا به بیماری دیرپاز» (ابن منظور، ۲۰۰۳: م؛ مسعود، ۱۳۷۶: ذیل «ز م ن» و «زَمِينٌ» فعل به معنای مفعول است. این لغت یک بار در نهج‌البلاغه آمده است: «الْمَسَاكِينِ وَالْمُحْتَاجِينَ وَأَهْلَ الْبُؤْسِ وَالزَّمْنِي فَإِنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعًا وَمُعْتَرًّا» (نامه ۵۳).

در حقیقت «الزّمنی» دسته‌ای از محرومان هستند که حضرت علی در نامه خود به مالک اشتر او را به مراعات آنان سفارش می‌کند. در کتاب «منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه» در شرح «الزّمنی» چنین آمده است: «کسی که در گوشه خانه‌اش افتاده و نه با زبان درخواست خود را بیان می‌کند و نه خودش را در معرض دیگران قرار می‌دهد تا نیازش را برآورده کنند» (هاشمی خوئی، ۱۳۵۸: ۲۰ / ۲۷۶). این گروه در حقیقت همان کسانی هستند که امام علی علیه السلام در ادامه نامه خود به مالک اشتر حال آنان را چنین توصیف می‌کند:

و تَقَفَّدُ أُمُورَ مَنْ لَا يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْهُمْ، مِمَّنْ تَقْتَحِمُهُ الْعُيُونُ وَتَحْقِرُهُ الرَّجَالُ (نامه ۵۳).
 و به کارهای کسی که به تو دسترسی ندارد بنگر آنان که در دیده‌ها خوانند و مردم خردشان می‌شمارند و کمتر به تو دسترسی دارند.



۸. قانع و مُعْتَرٍ

امام علی علیه السلام در ادامه نامه خود به مالک اشتر به معرفی دو دسته دیگر از گروه فرودستان و محرومان می‌پردازد:

تُمَّ اللَّهُ اللَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى... فَإِنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعًا وَمُعْتَرًا (نامه ۵۳).

«قانع» یکی دیگر از واژه‌های هم‌نشین با «فقیر» است. «القانع» از ریشه «فَنَعَ يَقْنُقُ قِنَاعَةً» فهو قَائِعٌ وَقَنَعٌ وَقَنُوعٌ یعنی «رَضِيَ» (راضی شد) و «القانع» یعنی خرسند به قسمت خود، راضی به آنچه داده شده (مصطفی و عبدالقادر و همکاران، بی‌تا؛ ابن منظور، ۲۰۰۳: ذیل «ق ن ع» و «القانع» در اصل به معنای «السائل والمُتَعَفِّفُ فهو الرضا بما أُعْطِيَ قَلًّا أَوْ كَثْرًا فَلَا يُرَدُّهُ» (ابن منظور، ۲۰۰۳: ذیل «ق ن ع» گدایی است که به آنچه به آن داده شده؛ خواه کم باشد یا زیاد، راضی است و آن را بر نمی‌گرداند. واژه‌های «قانع» و «قاعة» هر کدام یک‌بار به ترتیب در (نامه ۵۳) و (خطبه ۱۹۳) نهج البلاغه آمده است.

«مُعْتَرٍ» هم‌نشین دیگری برای «فقیر» است. «عراه، اعتراه، عرّه و اعتره» در لغت یعنی «بدون اینکه چیزی بر زبان آورد از بخشش کسی برخوردار شد» و «مُعْتَرٍ» اسم فاعل «اعتَرَّ» است به معنای «المتعرِّض للمعروف من غير أن يسأل» (ابن منظور، ۲۰۰۳: مصطفی و عبدالقادر و همکاران، بی‌تا: ذیل «ع ر ر» کسی که خود را در معرض احسان و کمک قرار می‌دهد بدون اینکه درخواست خود را به زبان آورد. واژه «مُعْتَرٍ» فقط یک‌بار در نهج البلاغه آمده است (نامه ۵۳).

شارحان نهج البلاغه نیز چنین نظر دارند «القانع: الَّذِي يَسْتَلُ لِحَاجَتِهِ وَالْمُعْتَرِ: الَّذِي يَتَعَرَّضُ لِلْعَطَاءِ مِنْ غَيْرِ سَوْأَلٍ، وَالْقَانِعُ: قَدْ فَسَّرَ بِنِ سَأَلٍ لِرَفْعِ حَاجَتِهِ وَيَعْرُضُ حَاجَتَهُ عَلِي مِظَانٍ قِضَائِهِ، وَالْمُعْتَرِ: هُوَ السَّيِّئُ الْحَالِ الَّذِي لَا يَسْأَلُ الْحَاجَةَ بِلِسَانِهِ وَلَكِنْ يَعْرُضُ نَفْسَهُ فِي مِظَانِ التَّرْحَمِ وَالتَّوَجُّهِ إِلَيْهِ فَكَانَ يَسْأَلُ بِلِسَانِ الْحَالِ» (هاشمی خوئی، ۱۳۵۸: ۲۰ / ۲۷۶) «وَالْقَانِعُ السَّائِلُ وَالْمُعْتَرِ الَّذِي يَعْرُضُ لِكِ وَلَا يَسْأَلُكَ» (ابن ابی الحدید، بی‌تا: ۱۷ / ۷۶). این دو کلمه در قرآن نیز چنین آمده است وَالْبُدْنَ جَعَلْنَا لَهَا لَكُم مِّنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَأذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعُمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرِ... (حج / ۳۶)

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «قانع» کسی است که درخواست کمک می‌کند و به آنچه به او دهند قناعت می‌کند و «مُعْتَرٍ» آن است که می‌آید و چیزی به او عطا می‌کند درحالی‌که درخواست کمک نمی‌کند (طبرسی، ۱۳۶۰: ۱۶ / ۲۱۸) بیشتر مفسران بر این نظر هستند (هویدی بغدادی، بی‌تا: ۳۳۶؛ ابن عاشور، ۱۹۸۴: ۱۷ / ۱۹۲؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۳ / ۱۵۸؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ۱۳ / ۶۴)؛ امام باقر علیه السلام نیز



در تفسیر «قانع و معتر» می‌فرماید: «قانع کسی است که به هر چه به او دادی اکتفاء می‌کند و خشم نمی‌گیرد و ترش‌رویی نمی‌کند و چهره در هم نمی‌کشد و معتر کسی است که دست خود را دراز می‌کند که به او خوراک داده شود» (طبرسی، ۱۳۶۰: ۱۶ / ۲۱۷) ولی برخی دیگر از مفسران نظری متفاوت با این دیدگاه دارند و می‌گویند «قانع: گدایی است که درخواست کمک نمی‌کند و «معتر»: گدایی است که درخواست کمک می‌کند» (محلّی و سیوطی، ۱۴۱۶: ۱ / ۳۳۹؛ طوسی، بی‌تا: ۷ / ۳۱۹؛ سید کریمی، ۱۳۸۲: ۱ / ۳۳۶)؛ بنابراین با استفاده از فرهنگ لغت و تفاسیر متعدد قرآن و شرح‌های نهج‌البلاغه درمی‌یابیم که «القانع» و «المُعْتَر» هر دو فقیر هستند ولی با یکدیگر تفاوت دارند که با استناد به مطالب گذشته «القانع» فقیری است که درخواست کمک می‌کند و به آنچه به او بخشیده می‌شود راضی است، ولی «المُعْتَر» فقیری نیازمند است، اما حرفی به زبان نمی‌آورد؛ بلکه با زبان حال نیاز خود را بیان می‌کند.

۹. الضعیف

«الضعیف» از ریشه «ضعف» و «الضعف خلاف القوّة و يكون الضعف في العقل والرأي والجسد» (فراهیدی، ۱۳۸۳: ذیل «ض ع ف». ریشه «الضعف» همراه با مشتقات آن ۳۵ مرتبه در نهج‌البلاغه آمده است. مهم‌ترین معانی «ضعیف» در نهج‌البلاغه عبارتند از:

یک. ضعیف به معنای فقیر

امام علی علیه السلام در نامه‌ای به کارگزاران خود در باره تقسیم صدقه در میان مستحقان آن می‌فرماید: «وَ إِنَّ لَكَ فِي هَذِهِ الصَّدَقَةِ نَصِيباً مَفْرُوضاً وَ حَقّاً مَعْلُوماً وَ شُرْكَاءَ أَهْلِ مَسْكِنَةٍ وَ ضِعْفَاءَ ذَوِي فَاقَةٍ» (نامه ۲۶). «الفاقة: یعنی الحاجة و الفقر» (ابن منظور، ۲۰۰۳: ذیل «ف و ق» «ذوی الفاقه» در حقیقت صفتی است که بیان می‌کند منظور از «ضعفاء» فقیرانی است که توانایی به دست آوردن غذا و مایحتاج خود را ندارند.

امام علیه السلام در بیان ویژگی‌های یکی از اصحاب خود می‌فرماید:

وَ كَانَ أَكْثَرَ ذَهْرِهِ صَامِتاً فَإِنْ قَالَ بَدَّ الْقَائِلِينَ وَ نَقَعَ غَلِيلَ السَّائِلِينَ وَ كَانَ ضَعِيفاً مُسْتَضْعَفاً (حکمت ۲۸۹).

و بیشتر روزگارش خاموش بود (سخن نمی‌گفت) و اگر می‌گفت بر گویندگان غلبه می‌نمود و تشنگی پرسندگان را (به موعظه و اندرز از آب دانش) فرو



می‌نشانند و (بر اثر طاعت و بندگی خدا و بردباری با مردم) ناتوان و افتاده بود و هم او را ناتوان می‌پنداشتند.

شارحان از «ضعيفا مستضعفا» معنای فقیر استنباد نموده‌اند «او ناتوان بود و دیگران هم او را ناتوان می‌دیدند؛ یعنی تهی دست بود و دیگران او را به چشم ذلت و فقر می‌نگریستند و اینها از لوازم فضیلت تواضع است» (ابن میثم، ۱۳۷۰: ۵ / ۶۶۱). در حقیقت «مستضعف» که صفت برای «ضعیف» آمده است بر دو معنا دلالت می‌کند: ۱. از نگاه مردم: انسان ناتوان و ضعیفی که توانایی به دست آوردن غذای خود را ندارد؛ ۲. از نگاهی الهی: انسان متواضع و فروتن.

دو. ضعیف به معنای ناتوانی جسمانی

امام علیه السلام در بسیاری از موارد «ضعیف» را به معنای ناتوان جسمانی گرفته است «... وَالْحَجُّ جِهَادٌ كُلِّ ضَعِيفٍ...» (حکمت ۱۳۶)؛ و حجّ جهاد هر ناتوانی است. «انسان ضعیف و ناتوان توانایی جهاد با کفار را ندارد؛ زیرا حجّ مشتمل به سختی‌های جهاد از قبیل دوری از زن و فرزند و برخوردن به سردی و گرمی و ترس و بیم است و اینکه حجّ را جهاد ناتوانان فرمود برای آن است که توانایان را به غیر از حجّ جهاد هم لازم است. «همچنین افراد ضعیف از آنجا که توانایی حمل سلاح و شرکت در جنگ را ندارند با حشاشان می‌توانند به جنگ با هوای نفس خود بپردازند و با غلبه بر آن به رضایت الهی برسند که این نیز در حقیقت نوعی جهاد برای آنان است» (موسوی، ۱۳۷۶: ۵ / ۳۱۷)؛ «مَا اِنْكَبَه امام علیه السلام تنها ناتوانان را ذکر کرده به خاطر جذب اینان به این عبادت است و از طرفی توانایان جهاد دیگری دارند که مشهور و روشن است» (ابن میثم، ۱۳۷۰: ۵ / ۵۳۷؛ قمی، ۱۳۷۵: ۱۲۶). در جای دیگر نیز امام علیه السلام «ضعیف» را به معنای ناتوان جسمانی گرفته است: «سَقَطَ الرَّدَاءُ وَوُطِئَ الضَّعِيفُ» (خطبه ۲۲۹).

واژه‌های جانشین «فقیر»

مهم‌ترین واژه‌های جانشین «فقیر» در نهج البلاغه عبارتند از:

۱. اهل الحاجة (المحتاجین)

یکی از واژه‌هایی که می‌تواند جانشین «فقیر» شود، واژه «أهل الحاجة» و «المحتاجین» است. «حاجّ إلیه: به او نیازمند شد» (مسعود: ۱۳۷۶: ذیل «ح و ج»، «الْحَوْجُ: تهی دستی، نیازمندی» (همان، ج



راغب اصفهانی می‌گوید: «حاجت نیاز است به شیء با دوست داشتن آن» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق: ذیل «ح و ج» ظاهراً لفظ حاجت هم مصدر آمده به معنای نیاز داشتن و هم اسم به معنای محتاج الیه. در تفاوت میان «حاجت و فقر» گفته می‌شود: «الحاجة القصور عن مَبْلَغِ المطلوب يقال الثوب يحتاج إلى خِرْقَةٍ في حين أن الفقر خلاف الغني والفرق بين النقص والحاجة أن النقص سبب للحاجة والنقص أعمّ منها لاستعماله في المحتاج وغيره وقيل بل الحاجة أعمّ من الفقر» (حسینی زبیدی، بی‌تا: ذیل «ح و ج» حاجت؛ یعنی کوتاهی و ناتوانی در رسیدن به مطلوب است. گفته می‌شود لباس نیاز به تکه پارچه‌ای دارد درحالی که فقر متضاد غنی (بی‌نیازی) است و تفاوت میان نقص و حاجت این است که نقص سبب حاجت است؛ بنابراین نقص اعمّ از حاجت است؛ زیرا در حاجت و غیر آن به کار می‌رود. همچنین گفته شده حاجت اعمّ از فقر است. «الحاجة» به همراه مشتقات آن ۴۸ مرتبه در نهج‌البلاغه در معانی زیر به کار رفته است:

یک. حاجت به معنای تهی‌دستی و فقر

همان‌طور که قبلاً بیان شد یکی از معانی «الفقر»، «الحاجة» است. امام علیه السلام در موارد متعدد «الحاجة» را به معنای «فقر» به کار برده است؛ به همین خاطر از مترادف‌هایی که در نهج‌البلاغه به جای «الفقراء» به کار رفته، واژه‌های «ذوو الحاجة» و «أهل الحاجة» «المحتاجين» است با سیری در نهج‌البلاغه درمی‌یابیم که این واژه‌ها هم‌نشینی و ارتباط نزدیکی با واژه «مسکنة» دارند «الطَّبَقَةُ السُّفْلَى مِنْ ذَوِي الْحَاجَةِ وَ الْمَسْكِنَةِ» و «الطَّبَقَةُ السُّفْلَى مِنْ أَهْلِ الْحَاجَةِ وَ الْمَسْكِنَةِ» و «الطَّبَقَةُ السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ مِنَ الْمَسَاكِينِ وَ الْمُحْتَاجِينَ» (نامه ۵۳). با مقایسه این عبارتها با آیه ۶۰ سوره توبه که درباره موارد مصرف صدقه است، درمی‌یابیم که واژه «فقراء» در کنار «المساكين» آمده است و از «ذوی الحاجة» خبری نیست «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (توبه / ۶۰) و در جای دیگر نهج‌البلاغه «الفقر» در کنار «المسکنة» آمده است «...مَعَ مَا فِي الرَّكَاعِ مِنْ صَرَفِ ثَمَرَاتِ الْأَرْضِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ إِلَى أَهْلِ الْمَسْكِنَةِ وَ الْفُقَرِ...» (خطبه ۱۹۲)؛ بنابراین می‌توان گفت که مقصود از «أهل الحاجة» همان «فقراء» است.

گاه «الحاجة» به معنای «القلة = کمی» است نه «الفقر» آنجا که امام علیه السلام می‌فرماید

...وَلَا مِنْ فَقْرٍ وَ حَاجَةٍ إِلَى غَنَى وَ كَثْرَةٍ وَ لَا مِنْ ذُلٍّ وَ صَعَةٍ إِلَى عِزٍّ وَ قُدْرَةٍ (خطبه ۱۸۶).

و نه برای آنکه از فقر و نیاز به توانگری و فراوانی رسد و یا از ذلت و خواری به عزت و قدرت راه یابد.



در اینجا از صنعت مقابله استفاده شده است «فقر و حاجة» در برابر آن «غنی و کثرة» آمده است و این نشان می‌دهد که منظور از «حاجة» در اینجا «فقر» نیست، بلکه «قلة» است؛ زیرا نقطه مقابل «کثرة» واژه «قلة» است و این معنای «حاجة» فقط مخصوص امام علیه السلام است و در کتب لغت یافت نمی‌شود.

چنانکه گذشت توجه به مستمندان و نیازمندان، هم وظیفه حاکمان و کارگزاران است و هم مردم. امام علی علیه السلام در نامه‌ای به مالک اشتر به عنوان فرماندار خود به توجه و کمک او به فرودستان تأکید دارد: «الطَّبَقَةُ السُّفْلَى مِنْ أَهْلِ الْحَاجَةِ وَالْمَسْكِنَةِ الَّذِينَ يَجُوعُ رِذَاهُمْ وَمُعُونَتُهُمْ» (نامه ۵۳).

دو. حاجت به معنای طلب و نیاز

در برخی موارد «حاجة» در نهج البلاغه به معنای فقر نیست، بلکه به معنای احتیاج و نیاز است:

وَاجْعَلْ لِدَوِي الْحَاجَاتِ مِنْكَ قِسْمًا تُفَرِّغُ لَهُمْ فِيهِ شَخْصَكَ وَتَجْلِسُ لَهُمْ مَجْلِسًا عَائِمًا...
(نامه ۵۳).

از جانب خود وقتی را برای آنان که به شخص تو نیازمندند قرار ده و در آن وقت وجود خود را برای آنان از هر کاری فارغ کن و در مجلس عمومی آنان بنشین.

در این نامه «ذوی الحاجات» به معنای فقیر نیست، بلکه به معنای مطلق نیاز است؛ کسی که به هر دلیلی نیازمند است تا با مسئولان دیدار داشته باشد؛ بنابراین امام علیه السلام به مالک اشتر می‌فرماید که قسمتی از وقت خود را به این دسته از افراد اختصاص دهد.

امام علیه السلام در جای دیگر، بعد از اینکه در جنگ جمل مروان بن حکم اسیر شد در پاسخ به بیعت او فرمود: «لَا حَاجَةَ لِي فِي بَيْعَتِهِ» (خطبه ۷۳)؛ من به بیعت او احتیاج ندارم.

۲. اهل الفاقة

یکی دیگر از واژه‌های جانشین «فقراء» واژه «أهل الفاقة» است. «الفاقة: الفقر و الحاجة؛ اتفاق الرجل: افتقر» (مصطفی و عبدالقادر و همکاران، بی‌تا؛ ذیل «ف ا ق» واژه «الفاقة» همراه با مشتقات آن ۱۶ مرتبه در نهج البلاغه تکرار شده است که در معنای «فقر» به کار رفته است. در حقیقت «أهل الفاقة» دسته‌ای از فقرای جامعه هستند که امام همواره مردم را به رعایت حقوق آنان توصیه می‌کند:



وَإِذَا وَجَدَتْ مِنْ أَهْلِ الْفَاقَةِ مَنْ يَحْمِلُ لَكَ زَادَكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَمُؤَافِيكَ بِهِ غَدًا حَيْثُ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَاعْتَنِمَهُ وَحَمَلُهُ إِيَّاهُ وَأَكْثَرُ مِنْ تَزْوِيدِهِ (نامه ۳۱).

و اگر مستمندی یافتی که توشه ات را تا به قیامت برد و فردا که بدان نیازمندی تو را به کمال پس دهد، او را غنیمت شمار و بار خود را بر پشت او گذار و توشه او را سنگین کن.

امام علیه السلام در نامه‌ای به کارگزاران خود در خصوص تقسیم صدقه در میان مستحقان به آنان چنین توصیه می‌کند:

وَإِنَّ لَكَ فِي هَذِهِ الصَّدَقَةِ نَصِيبًا مَفْرُوضًا وَحَقًّا مَعْلُومًا وَشُرْكَاءَ أَهْلِ مَسْكِنَةٍ وَضِعْفَاءَ ذَوِي فَاقَةٍ (نامه ۲۶).

تو را در این صدقه نصیبی است ثابت و حقی است معلوم و نیز مسکینان و ناتوانان و بینوایان با تو شریکانند.

در جایی دیگر نیز امام علیه السلام «فاقة» را به معنای فقر و نیاز گرفته‌اند، مانند:

وَاسْتَعِينُهُ فَاقَةً إِلَى كِفَايَتِهِ إِنَّهُ لَا يَضِلُّ مَنْ هَدَاهُ وَلَا يَبُلُّ مَنْ عَادَاهُ وَلَا يَفْتَقِرُ مَنْ كَفَاهُ (خطبه ۲).

و از او یاری می‌جویم که نیازمند آنم که نیازم برآورد، هر کس را که او راه بنماید، گمراه نگردد و هر کس را که با او دشمنی ورزد، کس زینهار ندهد، هر کس را که کفایت کند، بی چیز نشود.

در اینجا «فاقة» به قرینه «لَا يَفْتَقِرُ مَنْ كَفَاهُ» به معنای «فقر و نیاز» است.

۳. غَرَثِي

یکی دیگر از واژه‌هایی که امکان جانشینی «فقیر» را دارد، واژه «غَرَثِي» است:

هِيَ هَاتِ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ... أَوْ أَيْتَ مَبْطَانًا وَحَوْلِي بَطُونٌ غَرَثِي وَأَكْبَادُ حَرَي (نامه ۴۵).

هرگز هوای نفس بر من غلبه نمی‌کند ... این درد تو را بس که شب را با شکم سیر بخوابی و در اطراف تو شکم‌هایی گرسنه و جگرهای تشنه و تفتیده باشند.



از جمله کلماتی که بر فقر دلالت می‌کند واژه «غَرِث و غَرَثَان» و مؤنث آن «غَرَثی و غَرَثَانَه» به معنای گرسنه است (فراهیدی، ۱۳۸۳: ذیل «غ ر ث» برخی دیگر معتقدند که «غَرِث و غَرَثَان» سه معنا دارد «قيل أيسر الجوع، وقيل شدته، وقيل الجوع عامة» (ابن سیده، ۲۰۰۱ م؛ ابن منظور، ۲۰۰۳: ذیل «غ ر ث» همچنین ابن منظور در ذیل این واژه برای معنای آن به سخن امام علی علیه السلام اشاره کرده است. این واژه در نهج البلاغه فقط یکبار آمده است آنجا که امام علی علیه السلام در نامه به عثمان بن حنیف او را از رفتن به مهمانی تجملاتی سرزنش کرد و از عزت نفس خود و همدردی با فقراء سخن می‌گوید. «بُظُونُ غَرَثِي» در حقیقت مجاز لغوی و به معنای انسان‌های گرسنه است و جزء یعنی «البطن» را گفته و کل یعنی «انسان» را اراده کرده است. در اینجا «غَرَثی» در برابر «میطان» که در لغت به معنای «الكثير الأكل والعظيم البطن» (ابن منظور، ۲۰۰۳ م: ذیل «ب ط ن» و صیغه مبالغه است، آمده است و افزون بر معنای پرخوری، مفهوم اشرافی و ناز و نعمت نیز می‌دهد؛ بنابراین «غَرَثی» در اینجا به معنای انسان خیلی گرسنه و در مفهوم فقیر و نیازمند است.

۴. سَعَب

«سَعَب» از جمله واژه‌هایی است که می‌تواند جانشین «غَرَثی» شود و هر دو بر فقر دلالت دارند. «سَعَبَ الرَّجُلُ يَسْعَبُ، وَ سَعَبَ يَسْعَبُ سَعْبًا وَ سَعْبًا وَ سَعَابَةً وَ سُغُوبًا وَ مَسْعَبَةً: جَاعٌ. وَ السَّعْبَةُ: الْجُوعُ، وَقِيلَ: هُوَ الْجُوعُ مَعَ التَّعَبِ» (ابن منظور، ۲۰۰۳ م: ذیل «س غ ب»؛ بنابراین سَعَب به معنای مطلق گرسنگی یا گرسنگی همراه با خستگی است. در نهج البلاغه «سَعَب» و مشتقات آن دو بار آمده است. «سَعَب» امکان جانشینی واژه «فقیر» را دارد؛ زیرا به نوعی بر فقر دلالت دارد. امام علی علیه السلام در خطبه شششنبه می‌فرماید:

وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسْمَةَ لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَيَّ الْعُلَمَاءَ إِلَّا يُقَارُوا عَلَيَّ كَطَلَّةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعَبِ مَظْلُومٍ لِأَلْفَيْتُ حَبْلَهَا عَلَيَّ غَارِبَهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيهَا وَ لِأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَقْطَةِ عَنَزٍ (خطبه ۳).

سوگند به پروردگاری که دانه گیاه را در خاک شکافت و انسان را بیافرید. اگر آن جمعیت زیاد حضور نمی‌یافتند و وجود جمعی یاری‌کننده نبود که حجت بر من تمام گردد و نبود پیمانی که خدای تبارک و تعالی از علماء و دانشمندان گرفته تا راضی نشوند بر سیری (شکم‌بارگی) ظالم و گرسنه ماندن مظلوم، هر آینه رشته شتر خلافت را بر کوهانش می‌انداختم و پایانش را چون اولش فرض

می‌کردم و از خلافت کناره می‌گرفتم. آن وقت شما می‌فهمیدید که این دنیای شما نزد من از آب بینی بزی کم‌ارزش‌تر است.

«كَظَّةٌ یعنی شکم‌بارگی، پرخوری» (مسعود، ۱۳۷۶: ذیل واژه كَظَّةٌ) همان‌طور که مشخص است «سَعَبٌ» در برابر «كَظَّةٌ» و «ظالم» در برابر «مظلوم» آمده است و امام علیه السلام می‌فرماید که خدا از علماء پیمان گرفته که در برابر شکم‌بارگی ظالم و گرسنگی مظلوم سکوت نکنند و این اشاره به این است که علماء نباید در برابر ظلم ظالمان نسبت به مستضعفین سکوت کنند. «امام علیه السلام «كَظَّةٌ» ظالم را کنایه از قدرت ظالم، و «سَعَبٌ» مظلوم را کنایه از شدت مظلومیت او آورده است» (ابن میثم، ۱۳۷۰: ۱ / ۵۳۲؛ هاشمی خوئی، ۱۳۵۸: ۳ / ۱۱۱).

امام علیه السلام در خطبه‌ای دیگر در ذم دنیا واژه «سَعَبٌ» را به کار برده است

وَهَلْ زَوَّدْتُهُمْ إِلَّا السَّعَبَ أَوْ أَحَلَّتْهُمْ إِلَّا الضَّنْكَ أَوْ نَوَّرْتَ لَهُمْ إِلَّا الظُّلْمَةَ أَوْ أَعْقَبْتُهُمْ إِلَّا النَّكَمَةَ (خطبه ۱۱۱).

آیا دنیا جز گرسنگی چیز دیگری برای آنها به ارمغان آورد و آیا جز در تنگی و فشار، در جای دیگری آنها را قرار داد و آیا غیر از تاریکی نوری به ایشان داد و آیا جز ندامت در دنیا طلبی وجود دارد.

در اینجا نیز «السَّعَبُ» همراه با «الضَّنْكَ = سختی و تنگنا» آمده است که گرسنگی توأم به خستگی است.

نتیجه

مقصود از «فقر» در نهج‌البلاغه فقر مادی و یا فقر فکری است. واژه «فقیر» در نهج‌البلاغه با واژه‌هایی نظیر مسکین، أهل البؤسی، زَمَنی، قانع، معترّ، ضعیف، سائل، مدفوع، غارم، ابن سبیل، هم‌نشین شده است. در تمام کلمات هم‌نشین با «فقیر» نوعی نیاز و احتیاج به کمک وجود دارد حال این نیاز یا یک نیاز مادی است؛ یعنی نیاز به مایحتاج زندگی مانند «غَرثی، سَعَبٌ مسکین...» یا نیاز معنوی، یعنی نیاز به توجه دیگران به او است، همان‌طور که در کلمه «أهل البؤسی» به معنی بینوایان، ممکن است گرفتاری آنان به خاطر فقر مادی باشد، ولی لزوماً فقیر نیستند یا ممکن است گرفتاری آنان به خاطر چیز دیگری غیر از فقر باشد، ولی نیازمند به کمک و توجه هستند؛

همچنین در واژه‌های هم‌نشین با «فقیر» در شدت نیاز آنان به کمک تفاوت‌هایی وجود دارد مثلاً



«مسکین» شدت فقر آن از «فقیر» بیشتر است؛ همچنین ممکن است فقر او برای مقطعی بوده باشد، مانند «ابن السبیل» به معنای مسافری که پول بازگشت به وطنش را ندارد، ولی ممکن است در وطنش دارای ثروت باشد.

«فقیر» در نهج البلاغه با واژه‌هایی نظیر أهل الحاجة و محتاجین و أهل الفاقة، غرثی و سغب، امکان جانشینی دارد.

امام علی علیه السلام در یکی از نامه‌های خود، فقرا را «الطبقة السفلی = گروه فرودستان» معرفی می‌کند و آنان را در یک تقسیم‌بندی شامل مساکین، محتاجین، اهل البؤسی و زمنی و در تقسیم‌بندی دیگر شامل قانع و معتبر می‌داند، ولی در این میان بر اساس پژوهش انجام یافته بر اساس شدت فقر و نیازمندی گروه فرودستان در تقسیم نخست به ترتیب عبارتند از: اهل البؤسی، مساکین، زمنی، محتاجین و در تقسیم دوم به ترتیب عبارتند از: معتبر و قانع.

فقر و نیاز با آبروی افراد ارتباط نزدیکی دارد، به طوری که برخی از افراد مانند «قانع» از شدت فقر درخواست خود را به زبان می‌آورند و برخی دیگر مانند «معتبر» فقیری است که به خاطر حفظ آبروی خود درخواستش را به زبان نمی‌آورد و کسی از فقر او اطلاعی ندارد.

منابع و مأخذ

الف) کتاب‌ها

- قرآن کریم.

- نهج البلاغه، گردآوری سید رضی، تصحیح صبحی صالح، قم، دارالهجره.

- ابن ابی الحدید، عزالدین ابوحامد، شرح نهج البلاغه، تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، بی تا.

- ابن سیده، علی بن اسماعیل، المحکم و المحيط الأعظم، تحقیق عبدالحمید هندآوی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۲۰۰۱ م.

- ابن عاشور، محمد طاهر، التحرير و التنویر، تونس، الدار التونسیة، ۱۹۸۴ م.

- ابن فارس، ابوالحسین، معجم مقاییس اللغة، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۴ ق.

- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار صادر، ۲۰۰۳ م.

- ابن میثم بحرانی، میثم بن علی، شرح ابن میثم، ترجمه سید محمدصادق عارف، مشهد، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰.



- ازهری، محمد بن احمد، *تهذیب اللغة*، تحقیق محمد عوض مرعب، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۲۰۰۱ م.
- ایزوتسو، توشیهیکو، *مفهوم ایمان در کلام اسلامی*، ترجمه زهرا پورسینا، تهران، سروش، ۱۳۷۸.
- _____، *خدا و انسان در قرآن*، ترجمه احمد آرام، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۸.
- باقری، مه‌ری، *مقدمات زبان‌شناسی*، تهران، قطره، ۱۳۸۸.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر، *انوار التنزیل*، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۱۸ ق.
- حسینی زبیدی، محمد مرتضی، *تاج العروس*، تحقیق گروهی از محققان، بی‌جا، دار الهدایه، بی‌تا.
- حسینی شیرازی، سید محمد، *توضیح نهج البلاغه*، تهران، دار التراث الشیعه، بی‌تا.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *المفردات فی غریب القرآن*، بیروت، دار العلم، ۱۴۱۲ ق.
- زبیدی، محمد مرتضی، *تاج العروس من جواهر القاموس*، بی‌جا، دار الهدایه، بی‌تا.
- زمخشری، جار الله محمود بن عمر، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، تحقیق محمد باسل غیون السُود، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ ق.
- سامرائی، فاضل صالح، *مبانی الأبنیه فی العربیة*، بغداد، جامعه بغداد، ۱۹۸۱ م.
- سید کریمی حسینی، سید عباس، *تفسیر علیین*، تهران، اسوه، ۱۳۸۲.
- طوسی، محمد بن حسن، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احياء التراث العربی، بی‌تا.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، *العین*، تحقیق مهدی المخزومی، ابراهیم سامرائی، تصحیح اسعد الطیب، تهران، اسوه، ۱۳۸۳.
- قرشی، سید علی اکبر، *قاموس القرآن*، تهران، دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۷۱.
- قمی، عباس، *شرح حکم نهج البلاغه*، تصحیح باقر قربانی زرین، تهران، بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۷۵.
- کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵.
- لاینز، جان، *مقدمه‌ای بر معناشناسی زبان‌شناختی*، ترجمه حسین واله، تهران، گام نو، ۱۳۸۳.
- محلی، جلال‌الدین، و جلال‌الدین سیوطی، *تفسیر جلالین*، بیروت، مؤسسه النور، ۱۴۱۶ ق.
- مختار عمر، احمد، *معناشناسی*، ترجمه سید حسین سیدی، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۸۵.
- مسعود، جبران، *الرائد*، ترجمه رضا انزابی نژاد، تهران، آستان قدس، ۱۳۷۶.
- مصطفی، ابراهیم؛ عبد القادر، حامد و همکاران، *المعجم الوسیط*، بیروت، المكتبة الاسلامیة، بی‌تا.

- مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، تهران، دار الکتب الإسلامية، ۱۳۸۷.
- موسوی، سید عباس، شرح نهج البلاغه، بیروت، دار الرسول الأکرم صلی الله علیه و آله و دار المحجة البيضاء، ۱۳۷۶.
- نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، تحقیق عباس قرجانی، بی‌جا، دار الکتب الإسلامية، ۱۳۹۲ ق.
- نمیری، راعی، دیوان شعر شرح واضح الصمد، بیروت، دار الجیل، ۱۹۹۵ م.
- نیشابوری، محمود بن ابوالحسن، إيجاز البيان عن معانی القرآن، بیروت، دار الغرب الإسلامي، ۱۴۱۵ ق.
- هاشمی خوئی، حبیب‌الله، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، تصحیح سید ابراهیم میانجی، تهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۳۵۸.
- هویدی بغدادی، محمد، التفسیر المعین للواعظین و المتعظین، قم، ذوی القربی، بی‌تا.
- ب) مقاله‌ها**
- پورافخم، مریمو مرداد، عباسی، ۱۳۹۱، «بررسی کاربرد معناشناسی هم‌زمانی در دیدگاه معناشناختی ایزوتسو با تکیه بر مفهوم ایمان»، پژوهش‌های اعتقادی - کلامی، شماره ۵، ص ۹۲ - ۵۹، ساوه، دانشگاه آزاد اسلامی.
- مهتدی، حسین، ۱۳۹۶، «بررسی زبان‌شناختی تشابه‌ها و تفاوت‌های صرفی و نحوی و لغوی گفتگوهای پیامبران در سوره اعراف»، پژوهش‌های زبان‌شناختی قرآن، شماره ۱۱.